

په روز شیده: 17:52 گرینویچ - پنج شنبه 03 فوریه 2011 - 14 بهمن 1389

این صفحه را برای دیگران بفرستید | چاپ مطلب

سیاست ایران

درباره داریوش همایون؛ لایه های نوشته، مراتب نویسنده

محمد قائد

نویسنده و روزنامه نگار

داریوش همایون و یک قلم توانا که شکست



گزارشی درباره زندگی و فعالیت های داریوش همایون



مدت: 03:01

داریوش همایون درگذشت



مطالب پر خواننده کنونی

- 1 پادشاه بحرین از 'خنثی کردن یک توطئه خارجی' خبر داد
- 2 پخش زنده برنامه های تلویزیونی
- 3 کشورهای غربی: معمر قذافی هدف حملات ما نیست
- 4 خانه کوکو، هنرکده ای در محله روسپی های لاهور
- 5 شکست انحصار رسانه ای در ایران و تعمیق دوگانگی میان خانه ...



همایون از آدم هایی بود که حتی اگر از آنها بیزاری، ناچاری به حرفشان توجه کنی چون پرده عریض فکر می کنند و چشم انداز سینماسکوپ دارند

سال ها انتظار داشتم داریوش همایون خاطراتش را منتشر کند. امیدوارم نوشته باشد تا شاید روزی که معاصرانش هم حضور ندارند منتشر شود. اگر ما بیش از پیشینیان می دانیم، تردید نکنیم نسل جدید و بعدی ها بیش از ما خواهند دانست.

سیر زندگی فرد و اینکه چه بود و چه شد آن اندازه اهمیت ندارد که تاریخ فکر، فکر جمعی، فکر همگانی. حتی وقتی پای اشراق و الهام در میان باشد، فکر پدیده ای است جمعی. آدم ها به اتفاق می اندیشند، به اتفاق احساس می کنند و به اتفاق تصمیم های درست یا نادرست می گیرند.

نظریه پرداز یعنی کسی که به دیگران می گوید اگر نتیجه مشاهده ات این است، فکر را متناسب احساسات تنظیم کن و توجه داشته باش نتایج حرفی که می زنی

عملاً ممکن است اینها باشد. منطقاً نمی توانی آرزو کنی هم خدا را داشته باشی و هم خرما را، هم بسکتبالیست طویل القامه باشی و هم وزنه بردار توئر(سال ها پیش وقتی از دوستانی پرسیدم در هجده سالگی دلشان می خواست چکاره شوند، بهروز تورانی، در مطایبه ای به یادمانندی از آرزوی محال، گفت فقط یادش می آید در چهارده سالگی دلش می خواست خواننده سیاهپوست شود).

همایون از آدم هایی بود که حتی اگر از آنها بیزاری، ناچاری به حرفشان توجه کنی چون پرده عریض فکر می کنند و چشم انداز سینماسکوپ دارند.

در روزنامه اش نشانی از پول آسان به چشم نمی خورد. حتی پس از سیل بادآورده پول نفت در انتهای سال 53، دفتر روزنامه در دو طبقه اجاره ای بود در ساختمانی نه چندان شیک در سه راه قرینه دروازه اصلی دانشگاه تهران در انتهای خیابان فخر رازی، خیابان جمهوری کنونی.

سال 55 وقتی یک آپارتمان ساختمان مجاور را خریدند و ضمیمه سیستم استیجاری کردند، کف آن همسطح نبود و در راهرو فسقلی باید از پلکان آهنی قرمیتی بالا می رفتی تا به بخش شهرستان برسی.

یک مشت فایل کابینت و اثاثیه ارزان قیمت و سیم های تلفن که مثل سیم اطوی خیاطخانه ها از سقف تا کنار صندلی های روکش پلاستیک و میزهای آهنی بنجل آویزان بود. سردبیر اتاق اختصاصی نداشت و اتاق دو در سه متر همایون چیزی در همان مایه بود. حتی یک وسیله یا شیء که بتوان گفت قدری زیبا و تزئینی است در تمام مجموعه دیده نمی شد.

چاپخانه مرکب بود از سوله ای در یک زمین بایر متعلق به اوقاف، چسبیده به ساختمان روزنامه، که به خیابان مجاور راه داشت، با یک ماشین چاپ روتاتیو قراضه قدیمی (سیستم کروچی لاینوترون، با شمش سرب در حال ذوب، در قیاس با کامپیوترهای امروزی به کشتی باستانی با مردانی عرق بریزان در حال پاروزدن، و فرودگاه مدرن با زنانی متمسک پشت میزهای کوچک تمیز می ماند).



داریوش همایون جوان در کنار داوود منشی زاده دبیرکل سومکا

برای فرستادن مطلب به چاپخانه، آن را در بالکنی کوچک در کیسه ای برزنت آویزان به طنابی می گذاشتی و غیژژ به چاپخانه که آن پایین در گوشه زمین ساخته نشده ای بود روانه می کردی، و به همکاران چاپخانه زنگ می زدی بردارند.

این با دم و دستگاه مفصل *اطلاعات و کیهان* یک دنیا فاصله داشت: تحریریه های جادار شیک با پاراوان چوبی و شیشه ای در ساختمان های بزرگ چشمگیر.

در ابتدای سال 58 فاتحان پانزده خرداد گرچه از دست *آیندگان* غضبناک بودند، تا نیمه مرداد، پس از انتخابات مجلس خبرگان، برای فتح آن اقدامی نکردند. توجهشان بیشتر به *اطلاعات و کیهان* بود که هم خواننده عام و توزیع سراسری داشتند و هم املاک و اموال و ساختمان ها و پول و پوله.

با این همه، واکنشی که *اطلاعات و کیهان*، با تمام کبابیا و نفوذشان، در نیمه دهه 40 به مقدمات انتشار *آیندگان* نشان دادند، نشان از نگرانی داشت. روزنامه مرد مبارز در مهر 46 یک ماه پیش از انتشار آن نوشت: "روزنامه آیندگان از هم اکنون اطلاعات را تهدید می کند."

دوقولهای عصر درگیر رقابتی شدید با همدیگر بودند که عمدتاً به پیشدستی در اخبار صفحه حوادث و مضرات و فواید بیوآنزیم در پودر لباسشویی محدود می ماند. سطح توقع باسوادهای جامعه بالا می رفت، اما ارتقای سطح مطبوعات یومیه آسان به نظر نمی رسید. شخص شاه و آدم هایش با دقت می خواندند.

علیرضا فرهمند، دبیر سرویس سیاسی *کیهان* در آن سال ها، تعریف می کرد مصطفی مصباح زاده، صاحب مؤسسه *کیهان*، به ویراستاران ارشدش گفت این روزنامه دو دسته خواننده دارد: خریداران و خواندگانی در شهرها و خیابان ها و اداره ها و دانشگاه ها که جلب رضایت آنها وظیفه شماست. دسته دوم، اعلیحضرت همایونی، که جلب رضایت ایشان وظیفه من است.

در اینجا وارد داستان مسخره حزب رستاخیر نمی شوم، اما همایون به نظرم بزرگ ترین قربانی ویران سنجیده شاه بود. کنجکاوم بدانم نخواستی و مجیدی و انصاری و دیگر اعضای هیئت حاکمه وقتی همایون را می دیدند پشنت میکران حزب آسمان ریسمان می بافد چه احساسی داشتند. بسیار بعید است آن مهملات را دژه ای جدی گرفته باشند.

اما اینکه مانند هرکس دیگری حسابش غلط از آب در می آمد آن اندازه اهمیت نداشت که گاه انگار حرف خودش را هم جدی نمی گرفت.



آقای همایون در جمعه هشتم بهمن در ژنو سوئیس در گذشت

سال 56 که عازم پیوستن به کابینه بود، با حالت کسی که کارش با نردبان تمام شده و دیگر به آن احتیاج ندارد، اعلام کرد کارکنان روزنامه (به سبک *لوموند* و بعدها *آیندپندت*) سهام آن را بخرند. اما پس از سقوط دولت آموزگار، در مهر 57 برگشت تا دوباره در روزنامه بنشیند. برخی اعضای تحریریه به او گفتند بفرمایید بیرون. ضربه این برخورد موقعیت هوشنگ وزیری، سردبیر دوست داشتنی و نرمخو اما جدی را هم متزلزل کرد و به اخراج نه چندان محترمانه اش از سوی اعضای فاتح تحریریه انجامید.

در آن زمان من هم اگر در ایران و آنجا بودم، بی هیچ ملاحظه ای از او می خواستم حالا که سهام را واگذار کرده و رفته، بهتر است مقاله اش را برای تحریریه بفرستد؛ و یادآوری می کردم با هزیمت حکومت و دولت

نظامی و شکست کل دستگاه و وقتی اعضای خاندان سلطنت تقریباً همه رفته اند و شاه چمدان می بندد، رجزخواندن در باره پوشیدن دستکش آهنی را بهتر است در کوزه گذاشت.

در حال، واگذاری سهام و تغییر ترکیب سهامداران گرچه از نظر حقوقی چندان مهم نبود، می توان گفت فضای تحریریه را عوض کرد و در ایجاد شورای سردبیری و روحیه اعضای تحریریه اثرگذار شد.

در ادامه بحث شیرین پول، سال 54 ضمیمه ادبی *آیندگان* با انتخابی کمی دشوار روبه رو شد. نورالله

همایون، پدر مدیر روزنامه، قطعه شعری که به مناسبت تولد امام اول شیعیان سروده بود برای چاپ داد. چاپ چنان شعری در چنین نشریه ای مناسبت ندارد. خواننده همیشه تعجب می کند. دیندار واقعی نمی پسندد یک مشت تارک الصلوة عرفخور خودشان را به مولا بچسبانند، و پای مجیزگویی و فرصت طلبی و پشتک و وارو می گذارد.

شنیدم ویراستاران ضمیمه ادبی با وزیری و همایون در میان گذاشتند. همایون گفت شخصاً نظری ندارد و مثل هر مطلب واردۀ دیگری دربارۀ چاپ آن تصمیم بگیرند. اما یک مشکل کوچک وجود داشت: نورالله خان نه تنها آدمی محترم که هر روز با او سلام علیک می کردی، بلکه صندوقدار روزنامه بود.

اندیشه وزران ستیهنده کوتاه آمدند و مدیحه با خط نستعلیق در صفحه دوم ضمیمه چاپ شد. چاره ای جز جلب رضایت نورالله خان نبود. سرسختی نشان می دادی، ممکن بود ضمیمه ادبی که او خرجش را تأمین می کرد دیگر در نیاید. اگر به قلمفرسایی در بارۀ ادبیات مدرن و الیوت و همینگوی علاقه داری باید با نورالله خان و ثنائی مولی الموحدینش کنار بیایی.

(سال ها بعد وقتی در سیمای نجیب یک آنارشیست به سرودۀ سبک قدمایی نیمابوشیج به مناسبت ولادت امام اول اشاره کردم خواننده هایی، با قدری ناباوری، میل داشتند آنچه را خوانده بودند شفاهاً تأیید کنم.)

داستان مدیحه ولادت را، که متن چاپ شده اش موجود است، از یکی دو نفر شنیدم و شخصاً نه می توانم تأیید کنم و نه تکذیب.

روایت قابل تأیید این است: مرداد 58 مدتی با نورالله همایون و چندین نفر دیگر در جایی، شاید پادگان لوزان، به اجبار مهمان بودیم. اهل طاعت و عبادت و نیمچه ادیبی بود با صدها و شاید هزارها بیت شعر در حافظه. از جمله خاطراتی که تعریف کرد این بود که زمانی خانه اش را گرو گذاشت تا کار روزنامه بیفتد.

ضرب المثل پرتغالی می گویند فقر گناه نیست اما بهتر است پنهان بماند. آدمی حتی کمی اسنوب که به سیمای خودش در روابط عمومی اهمیت بدهد به این اندرز پایبند است.

داستان دخالتش در مقاله دی 56 روزنامه اطلاعات یک ابهام دیگر بود. خلاصه ماجرا اینکه پس از ترور افسران شرکت آمریکایی راکول و نیز سرتیپ زندی، رئیس کمیته مشترک ضدخرابکاری در سال 54، رژیم شاه تصمیم گرفت بساط دادگاه متهمان سیاسی و امنیتی را جمع کند و هرکس گیر افتاد تمام (مثل آنچه در آمریکای جنوبی رایج بود و بعداً شیوه جمهوری اسلامی هم شد). اما شاه با ظهور کارتر و پرچم حقوق بشرش ترسید و جا زد.

ظاهراً همان فردای شب 11 دی که کارتر در تهران به او گفت منظورش از آدم های بد و ناقص حقوق بشر او نبوده، شاه شیر شد و تصمیم گرفت دست به ابتکار عمل بزند و به مخالفانش که از یک سال پیش میداندار شده بودند بتازد.

بیدرنگ دستور داد مقاله ای بنویسند که چند روز بعد (17 دی) چاپ شد. هویدا قادر به ایستادگی در برابر شاه نبود (اگر می بود قبول نمی کرد وزیر دربار شود). دستیار ارشدش فرهاد نیکوخواه عضو ارشد ساواک بود. جمشید آموزگار آدمی سیاسی نبود که گوشی دستش باشد پریدن به این و آن ممکن است افراد را بیش از حد بزرگ کند و تبعاتی در سطح خیابان داشته باشد. درهرحال، کسی از او و اعضای کابینه اش نظر نخواست.

درست مثل اصرار در هدف گرفتن سلمان رشدی یازده سال بعد. افسردگی مزمن و احساس ناکامی شدید فرمانروایان وقتی با تأثیر چندین داروی سنگین تشدید شود نتیجه می تواند فاجعه بار باشد.

حرف همایون در مورد دخالت علی شعبانی می تواند درست باشد: موضوع مستمری موقوفات هند و تخلص آیت الله خمینی در شعرهای که زمانی سروده بود از پرونده هایی در حد رکن دو ارتش و ساواک می آمد و آنها را دست یک نفر دادند راست و ریس کند. اما آن کار به دستور مستقیم و با تأیید شخص شاه انجام گرفت. "ارتجاع سیاه" اصطلاح مورد علاقه و تکیه کلامش بود.

تابستان همان سال روزنامه لوموند در نجف با آیت الله مصاحبه کرده بود، اما شاه در واقع او را به عنوان شاعر و بدیل قدرت به مردم خودش شناساند و اعلام کرد: یا من یا

”
سال 56 که عازم پیوستن به کابینه بود، با حالت کسی که کارش با نردبان تمام شده و دیگر به آن احتیاج ندارد، اعلام کرد کارکنان روزنامه (به سبک لوموند و بعدها ایندپندنت) سهام آن را بخرند. اما پس از سقوط دولت آموزگار، در مهر 57 برگشت تا دوباره در روزنامه بنشیند. برخی اعضای تحریریه به او گفتند بفرماید بیرون.
“



واگذاری سهام و تغییر ترکیب سهامداران روزنامه آیندگان گرچه از نظر حقوقی چندان مهم نبود، می‌توان گفت فضای تحریریه را عوض کرد و در ایجاد شورای سردبیری و روحیه اعضای تحریریه اثرگذار شد.

او، و جماعتی در خیابان داد زدند: او، با آن کار عملاً برای خودش جانشین تعیین کرد. اگر به جای پریدن به یک فرد، جداً وعده انتخابات آزاد و عادلانه و غیرقلاپی داده بود شاید وضع جور دیگری می شد و آدم‌هایی مانند بختیار خیلی زودتر گل می کردند و مجال می یافتند برای سقوط نهایی رژیم آماده شوند.

انتساب آن مقاله به همایون پیش از آنکه اتهام باشد اهانت بود زیرا با آن لحن و واژگان نمی نوشت، ناسزا نمی گفت و پای خانواده اشخاص و روابط خصوصی را وسط نمی کشید.

در گزارش های انتشار یافته خفیه نویس ها در باره او، علی اصغر حاج سیدجوادی در صحبتی با یک عامل ساواک در مرداد 57، علاوه بر تمام تحقیر و اهانت ها و حتی حمله به شرایط جسمی همایون، چندین بار با حرارت به مادر، خواهر و همسرش ناسزا می گوید (روشنی که بعداً در

نشریات ارزشی هم عادی شد)، با این اعتقاد راسخ که نویسنده مقاله کسی جز او نیست. حاج سیدجوادی در زمان خودش جسور بود اما مطالب رمانتیکش خیلی زود به بایگانی راکد رفت زیرا بختگی و عمق و چندلایگی نداشت. متن کم مایه را، هر قدر هم ابتدا برانگیزاننده باشد، به محض اینکه قدری بیات شود اهل نظر به کناری می اندازند و فراموش می کنند.

در مقابل، آدم‌هایی مانند همایون نویسنده نویسنده ها و روزنامه نگار روزنامه نگارها هستند. تأثیر فکر و نوشته شان بر اهل نظر است که از طریق قلمها به شماری بزرگتر منتقل می شود.

در آخرین نبردهای فکری اش مجذوب این تحول عظیم تاریخی شده بود که نبرد کنونی ایران و اسلام از هزار سال پیش سابقه نداشته، اما از معدود کسانی بود که ذوق زده نمی شوند و توجه دارند چنین نبردی گرچه بین خواست اکثریت مدافع و استیلاي اقلیت مهاجم جریان دارد، از نوع فرسایشی و فرساینده و کاهنده است و لاجرم نمی تواند برنده ای مشخص درنود دقیقه تاریخی داشته باشد.

و نیز می گفت زبان ترکی و کردی و غیره نمی تواند مبنایی برای حرکت سیاسی شود، و فکر فدرالیسم را برای بقای مملکت بینهایت خطرناک و بلکه یقیناً مهلک می دانست. حتی در زمانی که اکثریت بزرگ زنان و مردان علاقه مند به امور سیاسی در دانشگاه درس خوانده اند، حرفش با آنکه روشن و صریح است باید ازسوی لایه ای دوم از قلمزنان تبدیل به مطالبی همه فهم و قابل مصرف برای عموم شود.

شهرت برای چنین آدم‌هایی بدبختانه احتمال دارد از جنس بدنامی باشد. آدم‌هایی نظیر او نمی توانند به همان اندازه که معتبرند مشهور و محبوب هم بشوند و نشریه و نوشته شان برای خوانندگان عبوری و ایستاده کنار پیاده رو جذابیت داشته باشد.

این صفحه را برای دیگران بفرستید چاپ مطلب

دربارۀ این سایت ها

ارسال به شبکه های اجتماعی

Facebook
 Balatarin
 Donbaleh
 Delicious

گزیده ها

6 5 4 3 2 1

صفحه ویژه: نوروز ۱۳۹۰

جشن نوروز و 'پایتخت نوروز' در شمال افغانستان

خانه کوکو، هنرکده ای در محله روسپی های لاهور

شکست انحصار رسانه ای در ایران و تعمیق دوگانگی در خانه و خیابان